

سیاست اخلاقی در سیره امام رضا علیه السلام

محمد رضا نقیه *

علیرضا ناجی **

چکیده

دین اسلام به عنوان آخرین دین الهی و پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله به عنوان رسول خاتم و همچنین ائمه طاهرین علیهم السلام، در جهت ایجاد ثبات روابط اجتماعی، جایگاه رفیعی را برای اخلاق قائل شده‌اند. امام رضا علیه السلام نیز با تلفیق دو مقوله مهم از حیات اجتماعی، یعنی اخلاق و سیاست، تصویر روشنی از ضرورت به کارگیری روش‌های مبتنی بر اخلاق به‌ویژه در حیطه رهبری جامعه مسلمین در قدرت سیاسی ارائه کرده‌اند.

در این مقاله، این نوع نگرش به قدرت سیاسی، تعبیر به سیاست اخلاقی شده و تلاش شده تا مهم‌ترین مؤلفه‌ها و شاخص‌های این نگرش از دیدگاه حضرت رضا علیه السلام بحث و بررسی شود.

واژه‌های کلیدی

اخلاق، سیاست، سیاست اخلاقی، امام رضا علیه السلام.

*- استاد حوزه و پژوهشگر مرکز مطالعات اسلامی.

** - مدرس حوزه و دانش پژوه کارشناسی ارشد اخلاق و تربیت.



مقدمه

مراد از سیاست اخلاقی، اخلاقی کردن سیاست در روش و هدف است. روشی که به وسیله آن عزت و کرامت انسانی از بین نرود و عبودیت حق تعالی تضمین شود و در نهایت رهبر جامعه اسلامی کامل ترین انسان از لحاظ فضائل اخلاقی باشد و در پرتو مدیریت مدبرانه خویش جامعه ای آباد، توسعه یافته و مؤمن ایجاد کند که «الناس علی دین ملوکهم»!

سیاست اسلام، سیاست روشنی است که در آن اخلاق نه تنها از سیاست جدا نیست، بلکه سیاست اسلامی بر فلسفه اخلاق استوار است. اختلاف اساسی اسلام با فلسفه سیاسی غرب در مسئله وحدت دین و سیاست هویدا می شود. سیاست در ایدئولوژی غرب ابزاری برای کسب قدرت است، حال آنکه در اسلام، سیاست برای کسب قدرت نیست، بلکه برای از بین بردن فساد و فقر و تبعیض، گسترش عدالت و احقاق حقوق مستضعفین در راستای خدمت به آحاد جامعه و آشنا ساختن آن‌ها با فضائل و کمالات انسانی است.

برخی خواسته اند اخلاق و سیاست را دو مقوله جدا از هم معرفی کنند و در انگاره های سکولار مآبانه خویش جایی برای انسانیت خالی نگذاشته اند. وقتی اخلاق از سیاست جدا شد، چیزی جز تفکر محض اومانیستی باقی نمی ماند. تفکری که منفعت طلبی در آن هدفی مهم است و دیگر اخلاق و روحیه های اخلاقی از قبیل ایثار و عفو و ... جایگاهی ندارد.

۱- محمد باقر مجلسی، بحار الانوار، ج ۱۰۲، تهران: اسلامیه، ص ۷ و نیز علی بن عیسی الاربلی، کشف الغمّه فی معرفة الائمه، ج ۲، قم: رضی، ص ۲۱.



سیاستمدار مسلمان، براساس وظیفه دینی، مکلف است تعالیم اخلاقی را در اعمال خود به کار بندد و در اخلاق و رفتار، نمونه کامل فضائل متعالی انسانی باشد.

در سیاست اسلامی حفظ شرف و عزت نفس و شرافت روح، از وظایف قطعی سیاستمدار شناخته شده است و به هیچ سیاستمداری اجازه نمی‌دهد باعث ذلت و خواری خود شود و به حقارت و فرومایگی تن در دهد و برای جلب منافع مادی، شرف انسانی خود را فدا کند.

امام صادق علیه السلام می‌فرماید: «إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ قَوَّضَ إِلَى الْمُؤْمِنِ أُمُورَهُ كُلَّهَا وَلَمْ يُفَوِّضْ إِلَيْهِ أَنْ يَكُونَ أَنْ يُذِلَّ نَفْسَهُ»؛^۱ خداوند اختیار همه کارها را به مؤمن داده است؛ اما این اختیار را به او نداده که ذلیل باشد.

اسلام از مکاتبی است که خود برای وصول به هدف، وسائلی را مشخص کرده و وسائلی را رد کرده است. در نظام اسلام معقول نیست روش‌های تأمین هدف با روش‌های اسلام متناقض باشد.

طرح مسئله

اخلاق سیاسی یا سیاست اخلاقی؟ کدام‌یک بر دیگری ترجیح دارد؟ منظور از تلفیق این دو مقوله چیست؟ در نگاه اول در رابطه بین اخلاق و سیاست، «اخلاق سیاسی» مطرح می‌شود. در این نگاه اولویت با قدرت و حفظ آن است، هرچند با زیرپانهادن ارزش‌های اخلاقی صورت گیرد. در این نگرش اخلاق در صحنه سیاست کم‌رنگ و گاهی محو می‌شود و فقط به مقتضای قدرت و سیاست عمل می‌شود.

۱- محمدبن حسن حر عاملی، وسائل الشیعه، قم: آل‌البیت لاحیاء التراث، ۱۴۲۱ق، ج ۱۱، ص ۴۲۴، باب ۱۲، کراهه التعرض للذل.

در نگاه دوم ناظر به رابطه اخلاق و سیاست، «سیاست اخلاقی» مطرح می‌گردد. در این نگاه پابندی به اصول اخلاقی هر چند با پاسداری از قدرت منافع داشته باشد، مقدم شمرده می‌شود.

دنیای سیاست در طول تاریخ بشر، دائماً گرفتار مسئله مصلحت‌اندیشی بوده و با اینکه بر تطبیق این مسئله بر عقل و شرع تأکید شده است، اغلب حاکمان و حافظان قدرت در این عرصه، اخلاق را فدای محافظت از قدرت کرده‌اند. آنچه در اسلام از تلفیق این دو مقوله مطرح می‌شود، استوار کردن قدرت سیاسی بر پایه‌های محکم اخلاق و انسانیت است.

نگاه دوم در اسلام و منابع اصیل آن، یعنی قرآن و سنت شدیداً تأکید شده است و ائمه طاهرين علیهم‌السلام مظهر اجرای چنین سیاستی در جهان اسلام‌اند. در سیاست اسلام، سیاست به خودی خود مثبت یا منفی نیست بلکه این هدف است که خصلت واقعی آن را بازگو می‌کند. سیاست، ابزاری است در دست انسان که اگر به استیلاي شهوات و غرایز نفسانی بیانجامد، از نگاه اسلام جنبه‌ای منفی پیدا می‌کند و اگر در راستای عقلانیت قرار گیرد و فطرت انسان بر آن حاکم شود، امری مثبت و گران‌بهاست. در این دیدگاه سیاست ماهیتی دوسویه پیدا می‌کند که در یک طرف آن اندیشه و عقلانیت و در طرف دیگر افزون‌طلبی و حسادت وجود دارد و در مسیر خود مدام با این دو مقوله روبروست.

نتیجه اینکه دیدگاه اسلام نه آن نگاه منفعت‌طلبانه امثال ماکیاول و هابز و نه آن نگاه صرف اخلاقی کانت و آرمان‌گرایانه اصحاب این نظر است، بلکه سیاست زمانی که با عقلانیت پیوند برقرار کند، چهره‌ای مطلوب ارائه کرده و قدرت برتری بر شهوات و غرایز را پیدا می‌کند.

الف) ابعاد مهم سیره امام رضا علیه السلام درباره سیاست و اخلاق

۱. حق مداری

مبنای اخلاق از دیدگاه امام حق مداری است. امام رضا علیه السلام فرامین الهی را در زندگی فردی و اجتماعی خود به بهترین وجه اطاعت می کرد و اصول اخلاقی را در همه زندگی رعایت می نمود. اصل اساسی این است که خداوند متعال برترین حاکم و ولی این جهان است و همه پدیده ها در سایه قرب او معنا پیدا می کند. در چنین حکومتی حاکم مسئول است و دیگر به دید منفعت طلبانه به حکومت نظر نمی افکند و حکومت را ودیعه ای الهی می داند. اینجاست که همه چیز صبغه الهی پیدا می کند. ریشه و خمیرمایه کلمات امام نیز بر تفکیک کامل مسئله حق و باطل است، آنجا که امام در سند ولایتعهدی می فرماید:

«وَقَدْ جَعَلْتُ لِلَّهِ عَلَى نَفْسِي إِذِ اسْتَرَعَانِي أَمْرَ الْمُسْلِمِينَ وَقَلَدَنِي خِلَافَتَهُ الْعَمَلَ فِيهِمْ عَامَّةً وَفِي بَنِي الْعَبَّاسِ بْنِ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ خَاصَّةً بِطَاعَتِهِ وَطَاعَةَ رَسُولِهِ وَأَنْ لَا أَسْفِكَ دَمًا حَرَامًا وَلَا أُبَيِّحَ فَرْجًا وَلَا مَالًا إِلَّا مَا سَفَكْتُهُ حُدُودَهُ وَأَبَاحْتُهُ فَرَائِضُهُ وَأَنْ أَتَخَيَّرَ الْكُفَّاءَةَ جُهْدِي وَطَاقَتِي وَجَعَلْتُ بِذَلِكَ عَلَى نَفْسِي عَهْدًا مُؤَكَّدًا يَسْأَلُنِي اللَّهُ عَنْهُ فَإِنَّهُ عَزَّ وَجَلَّ يَقُولُ ﴿وَأَوْفُوا بِالْعَهْدِ إِنَّ الْعَهْدَ كَانَ مَسْئُولًا﴾؛ «خدا را بر خویشتن گواه می گیرم که اگر رهبری مسلمانان را به دستم دهد، با همه به ویژه بنی عباس به مقتضای اطاعت از خدا و سنت پیامبرش عمل کنم، هرگز خونی را به ناحق نریزم و ناموس و ثروتی را به ناحق از دارنده اش نگیرم، مگر آنجا که حدود الهی مرا دستور داده است...»^۱

در این کلام امام، تأکیدهای فراوانی چون قسم به خداوند آمده و به مسئله حق به معنای حقیقی آن پرداخته شده است و حتی بنی عباس که



دشمنی و ظلم‌های آنان در حق امام بر کسی پوشیده نیست، از این فائده مستثنی نیستند. نکته درخور تأمل دیگری که در سخن امام رضا علیه السلام به آن اشاره شده، ملاک حق است که حدود الهی است، نه شناخت‌های فردی و شخصی.

۲. نفی قدرت طلبی

در دیدگاه امام رضا علیه السلام قدرت چه جایگاهی دارد؟ منبع قدرت و هدف کسب آن چیست؟ آیا قدرت با مسئولیت همراه است یا صاحب قدرت تنها از مزایای آن بهره می‌برد؟

در دیدگاه امام رضا علیه السلام قدرت جایگاهی ندارد و حضرت در سیره خود تلاش می‌کردند تا این مطلب را بازگو کنند. ایشان مادامی که در مدینه بودند، ولایتعهدی را نپذیرفتند، به حدی که در تاریخ نوشته‌اند، امام به زور مأمون به مرو رفت. زمانی که امام به مرو رفتند تا مدت‌ها نه پیشنهاد خلافت و نه پیشنهاد ولایتعهدی را از مأمون نمی‌پذیرفتند تا آنجایی که مأمون متوسل به تهدید شد. امام علیه السلام می‌فرماید:

«تُرِيدُ بِذَلِكَ أَنْ يَقُولَ النَّاسُ إِنَّ عَلِيَّ بْنَ مُوسَى الرَّضَا لَمْ يَزْهَدْ فِي الدُّنْيَا بَلْ زَهَدَتْ الدُّنْيَا فِيهِ»^۱ «می‌خواهم کاری کنم که مردم نگویند علی بن موسی به دنیا چسبیده، بلکه دنیاست که پی او روان شده است.»

در کلام و سیره حضرت رضا علیه السلام یگانه قدرتمند خداست. و قدرت قدرتمندان در مقابل او هیچ است. حضرت در ابتدای سند ولایتعهدی، جملاتی را بیان می‌کنند که معمولاً در ابتدای چنین اسنادی، از این کلمات استفاده نمی‌شد،^۲ آنجا که می‌فرمایند:

۱- ابو جعفر محمد بن علی بن حسین بابویه قمی شیخ صدوق، *علل الشرایع*، قم: المكتبة الاسلامیه، ۱۴۲۵ق، ج ۱،

ص ۳۱۸

۲- ابو جعفر محمد بن علی بن حسین بن بابویه قمی شیخ صدوق، *عیون اخبار الرضا*، تهران: جهان، ج ۲، ص ۱۵۹



«الْحَمْدُ لِلَّهِ الْفَعَّالِ لِمَا يَشَاءُ لَا مُعَقَّبَ لِحُكْمِهِ وَلَا رَادَّ لِقَضَائِهِ»؛ استایش مختص خداوندی است که هر چه بخواهد همان کند. هرگز چیزی بر فرمانش نتوان افزود و از تنفیذ مقدراتش نتوان سر باز زد....

دیدگاه امام رضا علیه السلام به حکومت این است که حکومت، فرصتی برای دنیاطلبی و مالاندوزی نیست، بلکه مسئولیت و ودیعه بزرگی است که از جانب خدای قادر مطلق به انسان افاضه شده است.

رعایت حدود الهی در سیاست

بعد مهم دیگری که می‌تواند در زمینه اخلاق سیاسی، اندیشه سیاسی حضرت رضا را تبیین کند، تأکید زیاد وی بر رعایت حدود الهی در حکومت است. توجه به حدود الهی در سیاست، آن را به‌طور کامل اخلاقی می‌کند و حاکمان را از استفاده روش‌های غیر اخلاقی در پیشبرد اهداف سیاسی باز می‌دارد. امام، هدف سیاست اخلاقی را اجرای حدود الهی می‌داند و در ضمن تأکید بر این مسئله، اشاره به این مطلب دارد که اگر حاکمی از اجرای حدود الهی سرباز زد، مستحق عذاب الهی است؛ چرا که یکی از ابزارهای حکومت بنی عباس در اداره جامعه، عالمان فرومایه‌ای بودند که عقیده جبر را در جامعه گسترانیده و این عقیده غلط را دستاویزی برای خروج از حدود الهی قرار داده بودند و بر همین اساس، هر نوع قیامی برضد حکومت را تحریم می‌کردند. امام علیه السلام در سند ولایتعهدی می‌فرماید:

۱- همان، ج ۲، ص ۱۴۶، باب ۴۰ و نیز ابن صباغ المالکی، الفصول المهمه، قم: دارالحدیث، ۱۴۲۲ق، ج ۲، ص ۱۰۱۰ و نیز علی بن عیسی الاربلی، کشف الغمه، قم: رضی، ج ۲، ص ۸۵۳ و نیز ابن شهر الاشوب مازندرانی، المناقب، قم: علامه، ۱۳۷۹ق، ج ۴، ص ۳۶۴ و نیز ابوالفرج ابن جوزی، المنتظم، بیروت: دارالکتب العلمیه، ۱۴۱۲ق، ج ۱۰، ص ۹۸، ... الفعّال لما یرید، لا معقب لحکمہ، و لا راد لقضائہ.

«فَإِنْ أَحَدْتُمْ أَوْ غَيَّرْتُمْ أَوْ بَدَلْتُمْ كُنْتُمْ لِلْعَتَبِ مُسْتَحِقِّاً وَلِلنَّكَالِ مُتَعَرِّضاً وَاعْوِذْ بِاللَّهِ مِنْ سَخَطِهِ»^۱ «اگر چیزی از پیش خود آوردم یا در حکم خدا تغییر و دگرگونی نمودم، شایسته این مقام نبوده، خود را مستحق کیفر نموده‌ام و من به خدا پناه می‌برم از خشم او ...»

تأکید بر سنت و روش پیامبر و امیرالمؤمنین علیه السلام

از آنجا که سیاست اخلاقی، اخلاقی کردن سیاست در روش و هدف است، یکی از روش‌های بسیار مؤثر برای سیاست‌مدار مسلمان، حرکت بر مبنای سنت و روش پیامبر و امیرالمؤمنین است که هریک از این بزرگواران در جایگاه حاکم جامعه اسلامی کامل‌ترین فضائل اخلاقی را ظهور و بروز می‌دادند.

پیامبر خاتم صلی الله علیه و آله کسی است که قرآن کریم در وصفش می‌فرماید: «مَا ضَلَّ صَاحِبِكُمْ وَمَا غَوَىٰ وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ»^۲؛ «هرگز دوست شما [محمد صلی الله علیه و آله] منحرف نشده و مقصد را گم نکرده است و هرگز از روی هوای نفس سخن نمی‌گوید.

هواهای نفسانی بر تغییر مسیر او از صراط مستقیم مؤثر نیست. حضرت محمد صلی الله علیه و آله با ایجاد اولین حکومت اسلامی، الگوی تام و البته اخلاقی ایجاد کرد. وی مصداق آیه شریفه «وَإِنَّكَ لَعَلَىٰ خُلُقٍ عَظِيمٍ»^۳ و در عین حال مصداق آیه شریفه «أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ»^۴ است. این آیات

۱- ابن صباغ المالکی، الفصول المهمة، قم: دارالحديث، ج ۲، ص ۱۰۱۱ و نیز علی بن عیسی الاربلی، کشف الغمه، قم: رضی، ج ۲، ص ۸۵۲ و نیز ابن شهر الاشبواب مازندرانی، المناقب، قم: علامه، ۱۳۷۹ق، ج ۴، ص ۳۶۵ و نیز ابوالفرج ابن جوزی، المنتظم، بیروت: دارالکتب العلمیه، ۱۴۱۲ق، ج ۱۰، ص ۹۱.

۲- نجم/۱۳.

۳- قلم/۴.

۴- فتح/۲۹.



بیانگر عجبین بودن اخلاق و حکومت با یکدیگر از نظر اسلام و در سیره پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله است. بنابراین به خلاف روش بنی امیه و بنی عباس که حکومت موروثی و بسیاری دیگر از بدعت‌ها را در دین وارد کرده بودند، تاسی به رسول خاتم صلی الله علیه و آله و نفس او،^۱ امیرالمؤمنین علیه السلام، روشی راهگشا در رفع معضلات جامعه اسلامی است. در این زمینه در سیره امام رضا علیه السلام به دو نمونه اشاره می‌کنیم.

الف) مأمون از امام علیه السلام خواست که با مردم نماز عید گزارد و با آن‌ها سخنی بگوید تا قلبشان آرام شود و اطمینان عمیقی نسبت به حکومت پیدا کنند. امام علیه السلام در جواب، نامه‌ای به مأمون فرستادند: مگر یکی از شروط ما این نبود که من دخالتی در حکومت نداشته باشم؟ بنابراین مرا از اقامه نماز معاف بدار! امام با اصرار مأمون روبرو شد، در این هنگام شرط کرد که «من به [جایگاه] نماز آنچنان خواهم رفت که رسول خدا صلی الله علیه و آله و امیرالمؤمنین علیه السلام می‌رفتند.» مأمون قبول کرد. امام در پوششی مانند پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و امیرالمؤمنین علیه السلام، تکبیر گویان و با پای برهنه از منزل خارج شدند. یکباره تمام شهر مرو به صدا درآمد و همه با گریه و فغان تکبیر می‌گفتند. این خبر به مأمون رسید، ذوالریاستین فضل ابن سهل گفت: ای امیر! اگر علی بن موسی با این وضع به محل نماز برسد، تمامی مردم از تو برمی‌گردند و به فتنه می‌افتند. صلاح است که از او بخواهی باز گردد. مأمون مأموری را فرستاد و از حضرت خواهش کرد که باز گردد، امام کفش‌های خود را طلب کرد و پوشید و به منزل بازگشت.^۲

۱- «انفسنا وانفسکم» مائده/۴۶۱.

۲- نک: ابو جعفر محمد بن علی بن حسین بن بابویه قمی، شیخ صدوق، عیون اخبار الرضا، تهران: جهان، ج ۲، ص ۱۵۱. القاضی نور الله المرعشی النستری، احقاق الحق وازهاق الباطل، قم: مکتب آیت الله مرعشی نجفی، ج ۱۹، ص ۵۵۹ و نیز ابن صباغ المالکی، الفصول المهمه، قم: دارالحدیث، ۱۴۲۲ق، ج ۲، ص ۱۰۱۸ و نیز علی بن عیسی الاربلی، کشف الغمه، قم: رضی، ج ۲، ص ۸۰۱.

عمل امام علیه السلام بر همگان این مطلب را روشن کرد که ایشان روش سیاسی روشنی دارند و آن هم تطبیق تمامی مسائل جامعه اسلامی بر شرع مقدس اسلام است و به همگان فهماندند که برگرداندن وی عملی سیاسی بوده است.

ب) در آن زمان استفاده از کلمه خاندان مطهر پیامبر صلی الله علیه و آله در نگارش نامه‌ها و اسناد^۱ مرسوم نبود؛ ولی امام رضا علیه السلام به جهت تأکید بر این سلسله نورانی، در ابتدای سند ولایتعهدی فرمود: «صَلَّى اللّٰهُ عَلٰى مُحَمَّدٍ فِي الْاَوَّلِيْنَ وَالْاٰخِرِيْنَ وَعَلٰى آلِهِ الطَّيِّبِيْنَ الطَّاهِرِيْنَ»؛^۲ درود خداوند بر محمد در اولین و آخرین مخلوقات و بر خاندان و فرزندان پاک و پاکیزه‌اش.

و این روش در نامه‌نگاری، از زمان امیرالمؤمنین به فراموشی سپرده شده بود.

اولویت حفظ اسلام بر تمام امور حتی حقوق شخصی

از جمله مسئولیت‌های امامان، بعد از کنار گذاشتن آن‌ها از امر خلافت، محافظت از کیان جامعه اسلامی و حفظ آن از توطئه‌ها و دسیسه‌های دشمنان است. ائمه طاهرين علیهم السلام تمام تلاش خود را در این امر مهم به کار می‌بستند و با تمام قدرت در حل مشکلات سخت جامعه اسلامی می‌کوشیدند و برای ادامه حیات جامعه اسلامی با حاکمان همکاری می‌کردند تا جامعه دچار تفرقه و سقوط نشود. به همین دلیل هم بود که امام علیه السلام از توطئه فضل بن سهل پرده برداشت. زمانی که فضل به همراه هشام به خدمت امام علیه السلام رسیدند و ایشان را از نقشه شومی که در

۱- ابو جعفر محمد بن علی بن حسین بن بابویه قمی شیخ صدوق، عیون اخبار الرضا، تهران: جهان، ج ۲، ص ۱۵۹.

۲- ابو جعفر محمد بن علی بن حسین بن بابویه قمی شیخ صدوق، عیون اخبار الرضا، تهران: جهان، ج ۲، ص ۱۴۶، باب ۴۰ و نیز ابن صباغ المالکی، الفصول المهمه، قم: دارالحدیث، ۱۴۲۲ق، ج ۲، ص ۱۰۱۰ و نیز علی بن عیسی الاربلی، کشف الغمه، قم: رضی، ج ۲، ص ۸۵۳ و نیز ابن شهر آشوب مازندرانی، المناقب، قم: علامه، ۱۳۷۹، ج ۴، ص ۳۶۴ و نیز ابوالفرج ابن جوزی، المنتظم، بیروت: دارالکتب العلمیه، ۱۴۱۲ق، ج ۱۰، ص ۹۸.

سر داشتند، (قتل مأمون) آگاه ساختند. آن‌ها می‌گفتند با کشتن مأمون می‌خواهیم حق را به صاحب آن که شما می‌داند باز گردانیم.^۱ امام به سخنان آن دو توجهی ننمودند و با کمال تنفر و بیزارى درخواست آن دو را رد کردند؛ چرا که فضل می‌خواست به اسم حکومت اهل بیت علیهم‌السلام، مأمون را بکشد، بعد امام را محجور کند و خود حاکم سرزمین عراق شود که چنین حرکتی یقیناً به نظم و وحدت جامعه ضرر می‌زد. لذا امام رضا علیه‌السلام مأمون را از فتنه‌ای که در راه بود، آگاه کرد. بر همگان روشن است که اینجا شخص مأمون مطرح نبود، بلکه حفظ کيان جامعه اسلامی مقصود امام علیه‌السلام بود.

«لَمَّا عَقَدَ الْمَأْمُونُ الْبَيْعَةَ لِغُلِيِّ بْنِ مُوسَى الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ لَهُ الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ إِنَّ النَّصْحَ لَكَ وَاجِبٌ وَالْغِشَّ لَنَا يَنْبَغِي لِمُؤْمِنٍ إِنْ الْعَامَّةَ تَكْرَهُ مَا فَعَلْتَ بِي وَالْخَاصَّةَ تَكْرَهُ مَا فَعَلْتَ بِالْفُضْلِ بْنِ سَهْلٍ وَالرَّأْيَ لَكَ أَنْ تُبْعِدَنَا عَنْكَ حَتَّى يَصْلُحَ لَكَ أَمْرُكَ قَالَ إِبْرَاهِيمُ فَكَانَ وَاللَّهِ قَوْلُهُ هَذَا السَّبَبَ فِي الَّذِي آلَ الْأَمْرُ إِلَيْهِ»^۲ چون مأمون عقد ولايتعهدى را با على بن موسى الرضا علیه‌السلام بست، حضرت خطاب به او کرده گفت: ای امير نصيحت با تو لازم و واجب است و غش و دورويى سزاوار مؤمن نيست، مردم اين كار را نسبت به من اكره دارند^۳ و همچنين سران جماعت آنچه تو با فضل بن سهل انجام دادى، خوش ندارند،^۴ اکنون رأى صواب

۱- نك: ابو جعفر محمد بن على بن حسين بن بابويه قمى شيخ صدوق، عيون اخبار الرضا، تهران: جهان، ج ۲، ص ۳۸۲، باب ۴۰.

۲- ابو جعفر محمد بن على بن حسين بن بابويه قمى شيخ صدوق، عيون اخبار الرضا، تهران: جهان، ج ۲، ص ۱۴۵، باب ۴۰.

۳- مصداق «ما فعلت» اين بود كه مردم از جانشينى امام براى مأمون اكره داشتند و قبول اينكه امام معصوم جانشين حاكمى مثل مأمون باشد، برايشان سخت بود.

۴- با اينكه بزرگان بنى عباس اشتباهات بزرگى از فضل بن سهل مى‌ديدند، باز شاهد بودند كه مأمون به دليل محبت و اطمينان شديد به فضل آن اشتباهات را متوجه نمى‌شود يا نادیده مى‌گيرد



درباره شما این است که ما دو تن را از خویش دورسازی تا امرت سامان یابد. ابراهیم گفت: به خدا سوگند، همین کلام باعث آنچه رخ داد، بود.

پس از تذکر امام رضا علیه السلام درباره فضل، مأمون از فتنه و جنگی که بعد از قتل برادرش بین مردم ایجاد شده بود و همچنین از اخباری که فضل ابن سهل از او مخفی نگاه داشته بود، باخبر شد. وی با نقشه‌ای حساب شده فضل را از سر راه برداشت و البته بعد از قتل فضل، برای فرونشاندن فتنه، از امام رضا علیه السلام کمک گرفت. گفتنی است که قتل مأمون در آن زمان، به معنای تقسیم مملکت اسلامی به ممالک متعددی بود؛ چون یاران فضل در خراسان و حسن ابن سهل در شهر و دیار همسرش و بنی عباس با بیعت با ابراهیم ابن مهدی^۱ هریک بنای استقلال داشتند و اضافه بر آن اختلاف بین سپاهسانی که در پادگان‌ها بودند، همه و همه باعث شد تا امام علیه السلام مانع آتش زدن خانه مأمون و کشتن وی شود.^۲

همچنین از دیگر نکات در سیره امام رضا علیه السلام درباره اولویت اسلام بر تمامی امور، می‌توان به جمله‌ای در سند ولایتعهدی اشاره کرد که فرمودند: «...جَرَى السَّالِفُ فَصَبَرَ مِنْهُ عَلَى الْفَلَتَاتِ وَ لَمْ يَعْتَرِضْ بَعْدَهَا عَلَى الْغَرَمَاتِ خَوْفًا عَلَى شَتَاتِ الدِّينِ وَ اضْطِرَابِ حَبْلِ الْمُسْلِمِينَ وَ لِقُرْبِ أَمْرِ الْجَاهِلِيَّةِ وَ رَصْدِ الْمُنَافِقِينَ فُرْصَةً تَنْتَهَزُ وَ بَائِقَةً تَبْتَدِرُ»^۳ ... در گذشته کسی

۱- سبط ابن جوزی در تذکره نقل کرده است که علمای تاریخ نوشته‌اند که چون مأمون حضرت را به ولایتعهدی نصب کرد بنی عباس بر وی خشم گرفتند و در بغداد مجمعی تشکیل داده او را از خلافت خلع و ابراهیم بن مهدی را به جای او نصب کردند (سبط ابن جوزی، تذکره الخواص، قم: منشورات الشریف‌الرضی، ۱۴۱۸ق، ص ۳۱۸).

۲- نک: مهدی خلیل جعفر، الموسوعه الکبری لاهل البیت، بیروت: مرکز الشرق الاوسط الثقافی، ۱۴۳۰ق، ج ۱۰، ص ۹۴.

۳- ابوجعفر محمد بن علی بن حسین بن بابویه قمی شیخ صدوق، عیون اخبارالرضا، تهران: جهان، ج ۲، ص ۱۴۶، باب ۴۰ و نیز ابن صباغ المالکی، الفصول المهمه، قم: دارالحدیث، ج ۲، ص ۱۰۱۰ و نیز علی بن عیسی الاربلی، کشف الغمه، قم: رضی، ج ۲، ص ۸۵۳ و نیز ابن شهر الاشبوز مازندرانی، المناقب، قم: علامه، ۱۳۷۹ق، ج ۴، ص ۳۶۶ و نیز ابوالفرج ابن جوزی، المنتظم، بیروت: دارالکتب العلمیه، ۱۴۱۲ق، ج ۱۰، ص ۹۸.



این چنین کرد؛ ولی برای جلوگیری از پراکندگی در دین و جدایی مسلمانان، اعتراضی به تصمیم‌ها نشد و امور تحمیلی به عنوان راه گریز، تحمل گردید.

امام با اشاره به گذشته، دورنمای زندگی حضرت علی عَلَيْهِ السَّلَامُ و خلفای معاصرش را ارائه می‌دهد که چگونه به ناحق او را از عرصه سیاست و خلافت کنار زدند و با این حال او برای جلوگیری از تشتت مسلمانان، به تصمیم‌هایشان گردن می‌نهاد و اشتباهاتشان را نیز تحمل می‌نمود. هنگامی که ابن‌عرفه از امام رضا پرسید: ای فرزند رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ با چه انگیزه‌ای وارد ماجرای ولایتعهدی شدید؟ امام عَلَيْهِ السَّلَامُ پاسخ فرمود: با همان انگیزه‌ای که جدم علی عَلَيْهِ السَّلَامُ و ادار به حضور در شورا شد. «مُحَمَّدُ بْنُ عَرَفَةَ قُلْتُ لِلرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ مَا حَمَلَكَ عَلَى الدُّخُولِ فِي وَايَةِ الْعَهْدِ فَقَالَ مَا حَمَلَ جَدِّي أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَى الدُّخُولِ فِي الشُّورَى.»^۱ همه این مطالب خبر از اصلی اساسی می‌دهد که آن اولویت اسلام بر همه شئون و مراحل زندگی است.

استکبارستیزی

یکی از مؤلفه‌های اخلاق اسلامی در سیاست، استکبارستیزی است. حاکم و مسئول در جامعه اسلامی، اگر از سرسازش و نرمی با مستکبرین رفتار کند و در صدد مبارزه با آنها نباشد، جامعه به آرامی سست و بی‌هویت می‌شود. نتیجه این بی‌هویتی و سستی، در درجه اول در اخلاقیات آشکار می‌شود؛ چراکه وقتی مردم جامعه‌ای شاهد باشند که رهبر آنها در مقابل کسی که خود مظهر عبور از تمامی مرزهای اخلاقی است، سرتعظیم فرود می‌آورد یا حتی سکوت می‌کند، آنها نیز

۱- شیخ صدوق، پیشین، ج ۲، ص ۱۴۱، باب ۴۰ و نیز ابن شهر الاشب، پیشین، ج ۴، ص ۳۶۴ و نیز محمدباقر مجلسی، بحار الانوار، تهران: اسلامیه، ج ۴۹، ص ۱۴۰.

اندک اندک دچار انواع ضعف های اخلاقی و اباحه گری ها خواهند شد. امام رضا علیه السلام در هر فرصتی به زبانی که اهل حق با آن آشنایند، در این امر مهم می کوشید و در هر فرصتی تأکید می کرد که مأمون به زور، آن حضرت را به ولایتعهدی مجبور کرده است و به دست کسی جز مأمون کشته نخواهد شد. ایشان در سند ولایتعهدی فرمودند: «إِنَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ ... عَرَفَ مِنْ حَقِّهَا مَا جَهَلَهُ غَيْرُهُ»^۱ امیرالمؤمنین (مأمون)، حقوقی از ما می شناخت که دیگران از آن آگاه نبودند...

آن حق چیست که حتی بنی عباس از آن بی خبرند. مگر ممکن است کسی منکر شود که او از نسل حضرت زهرا علیها السلام است. به نظر می رسد، گفته امام، اعلانی است مبنی بر اینکه آنچه مأمون به امام داده، حق خود امام بوده که از او غصب شده است. حق طاعت، حتی بود که دیگران نمی شناختند. ایشان در جای دیگر این سند می فرمایند: «فَمَنْ حَلَّ عَقْدَةَ أَمْرٍ اللَّهُ تَعَالَى بِشِدَّتِهَا وَ قَصَمَ عُرْوَةَ أَحَبِّ اللَّهِ إِثْقَاقَهَا فَقَدْ أَبَاحَ حَرِيمَهُ وَأَحَلَّ مُحْرَمَهُ إِذَا كَانَ بِذَلِكَ زَارِيًّا عَلَى الْإِمَامِ مُنْتَهِكًا حُرْمَةَ الْإِسْلَامِ بِذَلِكَ»^۲ هر کس گرهی را که خدا، بستنش را امر کرده، بگشاید و ریسمانی را که او استوارش کرده، قطع کند، به حریم خداوند تجاوز کرده است؛ چه او با این عمل، امام را تحقیر کرده و حرمت اسلام را دریده است.

۱- ابو جعفر محمد بن علی بن حسین بن بابویه قمی شیخ صدوق، عیون اخبار الرضا، تهران: جهان، ج ۲، ص ۱۴۶، باب ۴۰ و نیز ابن صباغ المالکی، الفصول المهمة، قم: دارالحدیث، ج ۲، ص ۱۰۱۰ و نیز و نیز علی بن عیسی الاربلی، کشف الغمه، قم: رضی، ج ۲، ص ۸۵۳ و نیز ابن شهر الاشبوز مازندرانی، المناقب، قم: علامه، ۱۳۷۹ق، ج ۴، ص ۳۶۴ و نیز ابوالفرج ابن جوزی، المنتظم، بیروت: دارالکتب العلمیه، ۱۴۱۲ق، ج ۱۰، ص ۹۸.

۲- ابو جعفر محمد بن علی بن حسین بن بابویه قمی شیخ صدوق، عیون اخبار الرضا، تهران: جهان، ج ۲، ص ۱۴۶، باب ۴۰ و نیز ابن صباغ المالکی، الفصول المهمة، قم: دارالحدیث، ج ۲، ص ۱۰۱۰ و نیز و نیز علی بن عیسی الاربلی، کشف الغمه، قم: رضی، ج ۲، ص ۸۵۳ و نیز ابن شهر الاشبوز مازندرانی، المناقب، قم: علامه، ۱۳۷۹ق، ج ۴، ص ۳۶۴ و نیز ابوالفرج ابن جوزی، المنتظم، بیروت: دارالکتب العلمیه، ۱۴۱۲ق، ج ۱۰، ص ۹۸.

این جمله به حقی اشاره دارد که مأمون و پدران‌ش از امام غضب کرده‌اند. در ابتدای سند ولایتعهدی، حضرت از جملاتی استفاده می‌کنند که به وسیله آن، مردم را به خیانت‌ها و نقشه‌های پنهانی توجه دهد، ایشان می‌فرماید: «يَعْلَمُ خَائِنَةَ الْأَعْيُنِ وَمَا تُخْفِي الصُّدُورُ»؛ او از حقانیت چشم‌ها و آنچه در سینه‌هاست آگاهی دارد.

باید توجه داشت که چنین مواضع قاطعی از جانب امام علیه السلام و اشارات او به تجاوزات و سرکشی‌ها و ظلم‌های عباسیان، در زمانی است که ایشان با تهدید به مرو آمده و با تهدید، ولایتعهدی را پذیرفته است. هر موضع‌گیری برضد مأمون شدیداً سرکوب می‌شود؛ ولی با همه این اوصاف، امام علیه السلام ذره‌ای از موضع خود عقب‌نشینی نمی‌کند.

کرامت انسانی

حفظ کرامت انسان مسئله‌ای است که در روش حکام بنی‌عباس و بنی‌امیه بسیار اندک است؛ چراکه در سیره آن‌ها ملاک برتری، اغلب نَسَب خانوادگی و اتصال به حکام و متمولین بود. احترام و عزت‌نهادن به انسان‌ها امری نَسَبی شده بود و به کوچک‌ترین بهانه‌ای عزت و شرف و کرامت انسان‌ها لکه‌دار می‌شد. امام رضا علیه السلام قطع نظر از علم و اعتقاد و ثروت و مقام انسان‌ها، قائل به کرامت ذاتی برای انسان بودند. ابراهیم‌ابن‌عباس (منشی عباسیان) می‌گوید:

«إِنِّي مَا رَأَيْتُ وَ لَا سَمِعْتُ بِأَحَدٍ أَفْضَلَ مِنْ أَبِي الْحَسَنِ الرَّضَا علیه السلام وَ شَهِدْتُ مِنْهُ مَا لَمْ أَشَاهِدْ مِنْ أَحَدٍ وَ مَا رَأَيْتُهُ جَفَا أَحَدًا بِكَلَامٍ قَطُّ وَ لَا رَأَيْتُهُ قَطَعَ عَلَى أَحَدٍ كَلَامَهُ حَتَّى يَفْرُغَ مِنْهُ وَ مَا رَدَّ أَحَدًا عَنْ حَاجَةِ قَدَرٍ عَلَيْهَا وَ لَا مَدَّ رِجْلِيهِ بَيْنَ يَدَيِّ جَلِيسٍ لَهُ قَطُّ وَ لَا اتَّكَأَ بَيْنَ يَدَيْهِ جَلِيسٍ»



لَهُ قَطٌّ وَلَا رَأْيُئَهُ يَشْتِمُ أَحَدًا مِنْ مَوَالِيهِ وَمَمَالِكِهِ وَلَا رَأْيُئَهُ تَقَلَّ قَطٌّ وَلَا
لَا رَأْيُئَهُ يَقَهِّقَهُ فِي ضِحْكِهِ بَلْ كَانَ ضَحِكُهُ التَّبَسُّمَ وَكَانَ إِذَا خَلَا وَ
نُصِبَتِ الْمَوَائِدُ أَجْلَسَ عَلَى مَائِدَتِهِ مَمَالِكَهُ وَمَوَالِيَهُ حَتَّى الْبُؤَابَ وَ
السَّائِسَ وَكَانَ قَلِيلَ النَّوْمِ بِاللَّيْلِ كَثِيرَ الصَّوْمِ وَلَا يَفُوتُهُ صِيَامٌ ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ
فِي الشَّهْرِ وَيَقُولُ إِنَّ ذَلِكَ يَبْدُلُ صِيَامَ الدَّهْرِ وَكَانَ كَثِيرَ الْمَعْرُوفِ وَ
الصَّدَقَةِ فِي السَّرِّ وَ أَكْثَرَ ذَلِكَ مِنْهُ لَا يَكُونُ إِلَّا فِي اللَّيَالِي الْمُظْلِمَةِ فَمَنْ
زَعَمَ أَنَّهُ رَأَى مِثْلَهُ فِي فَضْلِهِ فَلَا تُصَدِّقُوهُ؛^۱ ... هرگز کسی را با
سخنانش نیاززد، هرگز کلام کسی را قطع نکرد، هیچگاه در برآوردن
نیاز کسی به حد توانش کوتاهی ننمود، در برابر کسی که پیش او
می نشست پایش را دراز نمی کرد و از روی ادب حتی تکیه هم
نمی داد، کسی از کارکنان و خدمتگزارانش هرگز از او ناسزا شنید،
هرگز بوی زنده‌ای از بدن وی استشمام نشد، در خندیدن، قهقهه
سرنمی داد و سر سفره‌اش خدمتگزاران و حتی دربانان می نشستند و...

شایسته توجه اینکه امام در سِمت و لِعهدی بوده است و به‌طور حتم
برخوردهای ایشان فقط ناظر به امامت آن حضرت نیست؛ بلکه او در
حکم مقامی حکومتی هم هست و این‌گونه برخوردهای امام، کنایه‌ای به
برخوردهای ناشایست حاکمان بنی عباس است و الگویی اخلاقی برای
همه حاکمان به‌شمار می‌رود.

پرهیز از امتیاز ویژه برای خواص

امام رضا علیه السلام هرگز برای خود و نزدیکانش به جهت جایگاهی که در
حکومت عباسی داشت، امتیاز ویژه‌ای لحاظ نکرد. آنچه در دنیای
سیاسی امروز موجب رنج بسیاری از مردم است، سیاسی کاری در

۱- علی بن عیسی الاربلی، کشف الغمه، قم: رضی، ج ۲، ص ۸۳۴

بسیاری از شئونات اداری و حکومتی است، به گونه‌ای که حق و باطل گاهی جایشان را با یکدیگر عوض می‌کنند، مجرم در جامعه رها می‌شود و بی‌گناه در بند کشیده می‌شود که البته این نابسامانی در هر دوره و جامعه‌ای شدت و ضعف داشته است. در صدر اسلام و در حکومت خلیفه دوم، فرمانروایی مانند مغیره که زنا‌ی محصنه او بر همه ثابت شد یا در زمان مأمون عباسی قدرت ویژه امثال فضل‌ابن سهل، گویای این آفت بزرگ سیاسیون است. امام رضا علیه السلام برادری به نام زید داشت که به زیدالنار در تاریخ معروف است. وی به جهت اعتراض به حکومت عباسی، قیام نمود و چون کینه‌ای دیرینه با بنی‌عباس داشت دستور کشتن و آتش زدن خانمان آن‌ها را صادر کرد و در این ماجرا حتی به پیر و جوان و زن و مرد هم رحم نکرد. قیام او سرنگون شد و او را دستگیر کردند و پس از مدتی که در زندان بود، وی را نزد مأمون بردند. درباره زید جریانی در اسناد ضبط شده که در جای خود درخور تأمل و بررسی است.

«حَدَّثَنَا الْحَاكِمُ أَبُو عَلِيٍّ الْحُسَيْنِيُّ بْنُ أَحْمَدَ الْبَيْهَقِيُّ قَالَ حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى الصَّوَلِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يَزِيدَ النَّحْوِيُّ قَالَ حَدَّثَنِي ابْنُ أَبِي عَبْدِ وَنٍ عَنْ أَبِيهِ قَالَ لَمَّا جِيَءَ بِزَيْدِ بْنِ مُوسَى أَخِي الرِّضَا إِلَى الْمَأْمُونِ وَقَدْ خَرَجَ بِالْبَصْرَةِ وَأُحْرِقَ دُورَ الْعَبَّاسِيِّينَ وَذَلِكَ فِي سَنَةِ تِسْعٍ وَتِسْعِينَ وَمِائَةَ فَسُمِّيَ زَيْدُ النَّارِ قَالَ لَهُ الْمَأْمُونُ يَا زَيْدُ خَرَجْتَ بِالْبَصْرَةِ وَتَرَكْتَ أَنْ تَبْدَأَ بِدُورِ أَعْدَائِنَا مِنْ بَنِي أُمَيَّةَ وَتَقِيفِ وَعَدِيٍّ وَبَاهِلَةَ وَآلِ زِيَادٍ وَقَصَدْتَ دُورَ بَنِي عَمِّكَ قَالَ وَكَانَ مَرَّاحًا أَخْطَأْتُ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ مِنْ كُلِّ جِهَةٍ وَإِنْ عُدْتُ بَدَأْتُ بِأَعْدَائِنَا فَضَحِكَ الْمَأْمُونُ وَبَعَثَ بِهِ إِلَى أَخِيهِ الرِّضَا علیه السلام وَقَالَ قَدْ وَهَبْتُ جُرْمَهُ لَكَ





فَلَمَّا جَاءُوا بِهِ عَنَّفَهُ وَ خَلَّى سَبِيلَهُ وَ حَلَفَ أَنْ لَا يُكَلِّمَهُ أَبَدًا مَا عَاشَ؛^۱ هنگامی که زید بن موسی برادر حضرت رضا علیه السلام که به سال ۱۹۹ در بصره شورش کرده بود و خانه‌های بنی عباس را آتش زده و خراب کرده بود و بدین سبب او را زید النار می خواندند، دستگیر شد، نزد مأمون آوردندش، مأمون به او گفت: ای زید در بصره خروج می کنی و به جای اینکه از خانه‌های دشمنانمان (بنی امیه، ثقیف، غنی، باهله، و آل زیاد) آغاز کنی از خانه‌های پسر عموهایت اولاد عباس شروع می کنی و آن‌ها را به آتش می کشی؟! زید که شوخ طبع بود، گفت: یا امیرالمؤمنین، از هر جهت اشتباه کردم، اگر باز گردم این بار به آن‌ها می پردازم. مأمون خندید و او را نزد برادرش حضرت رضا علیه السلام روانه کرد و پیام فرستاد که او را به خاطر شما بخشیدم. هنگامی که زید را نزد حضرت آوردند، امام وی را ملامت و سرزنش کردند و گفتند: تو آزادی هر کجا که خواهی برو و سوگند یاد کردند با او مادامی که زنده است، سخن نگویند.

اگر با نگاهی دقیق به این جریان بنگریم، خواهیم دید که حضرت تا قبل از آزادی زید، ذره‌ای نسبت به این مسئله نزد مأمون سفارشی ندارد و حتی بعد از بخشش مأمون، امام رضا علیه السلام از او نمی گذرد و تا پایان عمر او را از خود طرد می کند.

نتیجه

سیاست و اخلاق آنچنان با هم در فرهنگ اسلامی عجین شده‌اند که گویی هیچ فاصله‌ای بین آن‌ها نیست و نسبت بین آن دو انکارناپذیر است. در افکاری که امروزه غرب در عالم نهادینه کرده است، یافتن این

۱- ابو جعفر محمد بن علی بن حسین بن بابویه قمی شیخ صدوق، عیون اخبار الرضا، تهران: جهان، ج ۲، ص ۲۳۳.

نوع تفکر و ایدئولوژی محال به نظر می‌رسد؛ چرا که دین در تفکر غربی، تافته جدا بافته‌ای از همه مقولات بشری است. در غالب آراء این گروه، دین ارتباطی شخصی بین خدا و انسان دانسته شده و آن را فردی می‌دانند و حتی بعضی قائل به تعطیل عقول از درک چنین مباحثی هستند. این افراد در افکار پوزیتیویستی، معتقدند که شناخت جهان تنها به روش علمی یعنی مشاهده و آزمایش، امکان‌پذیر است.

اما امام رضا علیه السلام بنابر سیره و روش اجداد طاهرینش: در هدایت جامعه به سمت صراط مستقیم، روشی روشن ارائه کرده است. حضرت با سیاستی اخلاقی به بشریت فهماند که حکومت، زور و زر دنیا نیست؛ بلکه مسئولیتی است الهی که حاکمان بایستی با حق‌مداری، دوری از طمع قدرت، رعایت حدود الهی و اولویت حفظ اسلام بر تمام امور حتی حقوق شخصی، استکبارستیزی، ارج نهادن به کرامت انسان‌ها و ندادن هیچ نوع امتیازی به خواص، جامعه را به سرمنزل عبودیت الهی رهنمون گردند.



منابع

۱. قرآن کریم.
۲. آشوب مازندرانی، ابن شهر، المناقب، قم: علامه، ۱۳۷۹ق.
۳. ابن صباغ المالکی، الفصول المهمه فی معرفه الائمه:، قم: دارالحديث، ۱۴۲۲ق.
۴. ابن جوزی، ابوالفرج، المنتظم فی تاریخ الامم والملوک، بیروت: دارالکتب العلمیه، ۱۴۱۲ق.
۵. ابن جوزی، سبط، تذکره الخواص، قم: منشورات الشریف الرضی، ۱۴۱۸ق.
۶. الاربلی، علی ابن عیسی، کشف الغمه فی معرفه الائمه، قم: رضی، ۱۴۲۱ق.
۷. حر عاملی، محمد بن حسن، وسائل الشیعه، قم: آل البيت لاحیاء التراث، ۱۴۰۹ق.
۸. خلیل جعفر، مهدی، الموسوعه الکبری لاهل البیت، بیروت: مرکز الشرق الاوسط الثقافی، ۱۴۳۰ق.
۹. صدوق، ابو جعفر محمد بن علی بن حسین بن بابویه قمی، علل الشرايع، قم: المكتبه الاسلامیه، ۱۴۲۵ق.
۱۰. صدوق، ابو جعفر محمد بن علی بن حسین بن بابویه قمی، عیون اخبار الرضا، تهران: جهان، ۱۳۷۸ق.
۱۱. المرعشی التستری، القاضی نورالله، احقاق الحق وازهاق الباطل، قم: مکتبه آیت الله المرعشی النجفی، ۱۴۰۹ق.
۱۲. مجلسی، محمد باقر، بحار الانوار، تهران: اسلامیه، ۱۳۶۳ش.